

## بعد چه؟

خیمه‌شبه‌بازی انتخاباتی رژیم، با وعده‌های توخالی جناح‌های رقیب به پایان رسید. آنچه باقی ماند بحران‌هایی است که تمام ارکان نظم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود را فراگرفته است.

حسن روحانی که در طول چهار سال گذشته ناتوانی‌اش را در حل معضلات اقتصادی - اجتماعی نظم موجود، آشکارا نشان داد، همچنان با حمایت طبقه حاکم در سمت خود باقی ماند. او بار دیگر وعده داد که بر بحران اقتصادی غلبه خواهد کرد. لاقفل در هرسال یک‌میلیون شغل ایجاد خواهد نمود. فساد دولتی و فقر را ریشه‌کن خواهد کرد. مناسبات بین‌المللی رژیم را بهبود خواهد بخشید. از دامنه فشارهای سیاسی خواهد کاست و وعده‌های سیاسی تحقق‌نیافته قشر خردبورژوازی طرفدار خود را عملی خواهد ساخت. او در پیام تلویزیونی‌اش بار دیگر تأکید کرد "خود را متعهد به برنامه اعلام‌شده‌ام و همه آنچه که با شما مطرح کردم، می‌دانم."

اما از هم‌اکنون باید صریح و آشکار گفت که نیتها هیچ‌یک از این وعده‌ها تحقق نخواهد یافت، بلکه حتی در برخی عرصه‌ها بحران‌ها تشدید و شرایط زندگی توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش وخیم‌تر خواهد شد.

اساسی‌ترین معضلی که نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و رژیم سیاسی پاسدار آن با آن مواجه اند، بحران اقتصادی است. این بحران نه معضل چهار سال گذشته است و نه چهار سال پیش از آن در دوره احمدی‌نژاد، بلکه معضلی هم ذات جمهوری اسلامی است که در تمام دوران موجودیت آن، همواره وجود داشته است. آنچه در طول این سال‌ها رخ داده است تخفیف یا تشدید بحران در نتیجه افزایش یا کاهش درآمدهای دولت از نفت بوده است.

این‌که چرا این بحران همواره وجود داشته و وجود خواهد داشت، از این واقعیت ناشی می‌گردد که سرمایه‌داری ایران، یک سرمایه‌داری کلاسیک مبتنی بر رشد و تکامل درونی نیست. ساختار این شیوه تولید به‌ویژه در دهه آخر دوران رژیم سلطنتی محمدرضا شاه، در پیوند با نیازهای سرمایه بین‌المللی و بازار جهانی آن شکل گرفت. از یکسو، رشد و رونق اقتصادی همراه بود با صدور فزاینده سرمایه مولد، به‌ویژه در بخش تولیدکننده کالاهای مصرفی از طریق گسترش صنعت مونتاژ، از سوی دیگر، درآمد نفت پشتوانه گسترش زیرساخت‌های موردنیاز و بخش خدمات گردید. این ساختار، تضادهای ویژه‌ای را در درون خود پروراند که نهایتاً به بحران اقتصادی عمیق رکود - تورمی، بحران سیاسی پی آمد آن و سرنگونی رژیم سلطنتی انجامید.

## ترامپ، عربستان و جمهوری اسلامی

دولت آمریکا در آن یک نمونه از نقش و دخالت‌های دولت آمریکا در تعیین رژیم سیاسی حاکم بر این کشورهاست. در آن سال‌ها تنها رقیب واقعی امپریالیسم آمریکا، "شوروی" بود که در محدوده‌ای از نفوذ در برخی از کشورها برخوردار بود.

در آن مقطع نقش و موقعیت دولت آمریکا در منطقه متناسب با وزن این کشور در عرصه‌ی جهانی بود. اما با تضعیف موقعیت اقتصادی آمریکا در جهان و ظهور رقیب اروپایی و ژاپن از دهه‌ی ۷۰ که با بروز بحران و رکود اقتصادی همراه شد، علامت سواالی در برابر موقعیت سیاسی و اقتصادی آمریکا نیز پدید آمد. لغو قابلیت تسعیر دلار به طلا که بعد از جنگ جهانی دوم و در پی قرارداد برتن وودز بوجود آمده بود در سال ۱۹۷۱ و صعود بی‌سابقه‌ی

مهم‌ترین پیام سفر خاورمیانه‌ای ترامپ که اولین سفر خارجی وی نیز بود، تغییر سیاست دولت آمریکا در منطقه خاورمیانه است. باراک اوباما در دوران هشت ساله‌ی ریاست‌جمهوری، سیاستی تا حدودی متفاوت در قیاس با سیاست گذشته‌ی دولت آمریکا در منطقه خاورمیانه از جمله در دوران ریاست جمهوری جرج بوش و یا بیل کلینتون در منطقه خاورمیانه اتخاذ کرده بود. اما حالا ترامپ در اندیشه‌ی بازگشت به دوران گذشته است.

بعد از جنگ جهانی دوم و بدنیاال نقشی که دولت آمریکا به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین دولت امپریالیستی بدست آورد، دولت آمریکا در منطقه خاورمیانه نیز نقشی ویژه یافت و در تحولات سیاسی کشورهای منطقه و حتا در تعیین سیاست‌های خارجی دولت‌های منطقه نفوذ فراوانی یافت. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نقش

## قتل‌گاهی بنام معدن و ضرورت ایجاد تشکل مستقل معدنکاران

## شکست تحریمی‌ها یا شبخ پر قدرت تحریم بر سر نظام؟

دوازدهمین دوره "انتخابات" ریاست جمهوری ایران در روز ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۶ برگزار شد. وزارت کشور یک روز بعد تعداد کل آراء صحیح ریخته شده در صندوق‌های رای را، ۴۱ میلیون و ۲۲۰ هزار و ۱۳۱ نفر اعلام کرد. از این میزان، سهم حسن روحانی، ۲۳ میلیون و ۵۴۹ هزار و ۶۱۶ رای (۵۷/۱۳ درصد) و سهم رئیسی، ۱۵ میلیون و ۷۸۹ هزار و ۴۴۹ (۳۰/۳۸ درصد) اعلام گردید. به این ترتیب حسن روحانی برای بار دوم در مقام ریاست جمهوری ایران قرار گرفت. نتایج اعلام شده، مستننا از اینکه تا چه حد واقعی و تا چه میزان مهندسی شده، کذائی و ساختگی باشد، موجی از واکنش‌های متفاوت و بعضاً متضاد را در میان بخشی از نیروهای فعال تحریمی برانگیخت.

## ناامنی، پدیده‌ای عمومی در جهان

"سر و صداها، خون و آدم‌هایی که این طرف و آن طرف می‌دویند در حالی که اعضای بدن یا پوست‌شان کنده شده بود، به این زودی‌ها از یاد نمی‌روند یا از یاد افرادی که شاهدش بودند..." (یکی از شاهدین بمب‌گذاری انتحاری در منچستر، انگلیس)

در این حمله که روز ۲۲ مه رخ داد، ۲۲ نفر کشته و بیش از ۶۰ نفر زخمی شدند. اکثر قربانیان، کودکان و نوجوانانی بودند که برای شنیدن موزیک به کنسرت رفته بودند. پس از این حادثه، پلیس اعلام کرد عامل بمب‌گذاری، جوان ۲۲ ساله‌ای به نام "سلمان عابدی" بوده است که در انگلیس به دنیا آمده و بزرگ شده است. خانواده این جوان در دوران قذافی از لیبی به انگلیس گریخته و ساکن منچستر شده

## بعد چه؟

سرنگونی رژیم شاه و فرار سرمایه‌ها و هشت سال ادامه جنگ، رشته‌های درون شیوه تولید را دچار از هم گسیختگی کرد. با شکل‌گیری روبنای سیاسی جدید و دولت دینی، تضادهای درونی شیوه تولید از دو جهت تشدید شد. از یکسو، در نتیجه سیاست‌های جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و بین‌المللی، زمینه‌های مساعد و امن برای سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی که پیش از آن وجود داشت، از میان رفت یا لاقط محدود گردید و از دیگر سو، طبقه حاکم و دولت دینی با تضادهای درونی ویژه خود، تعارضات شیوه تولید را تشدید کردند. لذا، بحران رکود - توری به حیات خود ادامه داد.

جمهوری اسلامی بر این پندار خام بود که پذیرش و اجرای سیاست اقتصادی نئولیبرال، داروی شفابخش بیماری مزمن سرمایه‌داری ایران است. نتیجه اما تشدید بحران اقتصادی، رکود سنگین و تورم ۴۰ تا ۵۰ درصدی دوران رفسنجانی بود. این ماجرابی است که تا به امروز، همچنان تکرار شده است. گاه در نتیجه افزایش درآمد دولت از نفت و گاز، این بحران در ظاهر تخفیف یافته، بدون این‌که حل شود.

بنابراین گذشته از معضل ساختاری سرمایه‌داری ایران، سیاست اقتصادی نئولیبرال جمهوری اسلامی و مجری آن کابینه روحانی همچنان به‌جای خود باقی است. این سیاست، همان‌گونه که تجربه سه دهه گذشته نشان داده است، نه می‌تواند عاملی برای غلبه بر رکود باشد و نه نرخ‌های تورم بالای دهم‌صدی را از میان بردارد. لذا در دور جدید زمامداری روحانی هر تلاش کابینه وی برای این‌که اندکی رکود را تخفیف دهد، همراه با جهش جدید توری خواهد بود.

با این توضیح کوتاه، روشن است که اگر اوضاع اقتصادی - اجتماعی در دور جدید زمامداری حسن روحانی و جناح او بدتر نشود، بهتر نیز نخواهد شد و معضلات اقتصادی جامعه ایران حل نشده باقی خواهد ماند.

ادامه این سیاست، نتیجه دیگری جز افزایش بیکاری، گسترش فقر و عواقب اجتماعی آن، و نیز تشدید فساد دستگاه دولتی نخواهد داشت، یعنی دقیقاً خلاف وعده‌های جدید حسن روحانی.

یکی از نیازهای سرمایه‌داری ایران، برای این‌که تحرکی به رکود تولید بدهد، صدور سرمایه‌های کلان بین‌المللی است. از این بابت نیز جمهوری اسلامی با موانع داخلی و خارجی متعدد روبروست. در داخل، به‌ویژه در نتیجه کشمکش‌های درونی طبقه حاکم و برخی سیاست‌های دولت دینی، تنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، نارضایتی توده‌ای از وضع موجود و مخاطراتی که رژیم حاکم از این بابت با آن‌ها روبروست، امنیت موردنیاز سرمایه بین‌المللی وجود ندارد. همان‌گونه که تجربه چهار سال اخیر نشان می‌دهد، این سرمایه‌گذاری اگر هم صورت بگیرد، بیشتر در زمینه نفت و گاز خواهد بود که تأثیر چندانی بر کل تولیدات و مؤسسات تولیدی نخواهد داشت. در بهترین حالت، می‌تواند کمی درآمدهای دولت از نفت و گاز را افزایش دهد. اما حتی با فرض افزایش درآمد دولت از نفت، این افزایش هم کمی به بهبود اوضاع اقتصادی و معیشت توده‌های زحمتکش خواهد کرد، چراکه هم‌اکنون دولت برای تأمین بودجه کلان دستگاه انگل دولتی، تأمین هزینه‌های سیاست جاه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه منطقه‌ای، با کمبود شدید منابع مالی مواجه است. بنابراین، از این بابت نیز اتفاقی در جهت بهبود اوضاع اقتصادی و شرایط معیشتی کارگران رخ نخواهد داد.

این واقعیت که معجزه‌ای از حسن روحانی و جناح او برای بهبود اوضاع اقتصادی، بهبود وضعیت معیشتی توده‌های زحمتکش مردم، کاستن از دامنه ابعاد بزرگ ارتش فقرا و بیکاران، ساخته نیست، چنان عیان و آشکار است که سران جناح رقیب، برای زیر فشار قرار دادن وی، از همان پیام‌های نخستین‌شان تأکید خود را بر اجرای وعده‌های پوشالی در این عرصه قرار داده‌اند.

خامنه‌ای در بیانیه‌ای که ۳۰ اردیبهشت انتشار داد به روحانی سفارش کرد که لحظه‌ای از خط مستقیم برطرف کردن مشکلات کشور غفلت نکند و بر "رعایت قشرهای ضعیف، توجه به روستاها و مناطق فقیر و برخورد با فساد و آسیب‌های اجتماعی" تأکید کرد. البته هیچ‌یک از این فرمایشات با سیاست اقتصادی که خود وی حامی آن است، جور در نمی‌آید. معلوم نیست که چگونه می‌شود، در سیاست اقتصادی که دست سرمایه‌داران در استثمار کارگران و پایمال کردن تمام حقوق آنها کاملاً باز است، "رعایت قشرهای ضعیف"، "مناطق فقیر" و برخورد با فساد و آسیب‌های اجتماعی" را کرد! چگونه می‌شود در یک

رژیم استبدادی مذهبی که توده مردم از آزادی‌های سیاسی محروم‌اند و کمترین نقشی در کنترل امور کشور و دستگاه دولتی ندارند، با فساد مقابله کرد! او البته از یک‌طرف نگران رشد مبارزات و نارضایتی توده‌ای است که رژیمش را تهدید می‌کند و عوام‌فریبانه می‌کوشد خود را طرفدار بهبود وضع نشان دهد، و از سوی دیگر، بر اجرای آن چیزی تأکید می‌کند که خودش هم می‌داند، از عهده روحانی ساخته نیست.

خامنه‌ای در این پیام هم‌چنین به روحانی هشدار داد که یادت باشد، پا را از چارچوب سیاست خارجی تاکنونی جمهوری اسلامی نمی‌توان فراتر نهاد. واقعیت این است که روحانی و گروه‌هایی که او آن‌ها را نمایندگی می‌کند، می‌دانند که پیشبرد سیاست‌های اقتصادی و منافع آن‌ها در بهبود مناسبات با دولت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های جهانی است. اما لازمه این بهبود، لاقط تعدیل سیاست خارجی کنونی جمهوری اسلامی، عقب‌نشینی از سیاست خارجی تعرضی و دادن پاره‌ای امتیازات به دولت‌های رقیب است. روشن است که بدون تأیید خامنه‌ای، روحانی قدرت پیشبرد این سیاست را نخواهد داشت. خامنه‌ای، اما در پیام خود به زبان دیپلماتیک بر ادامه سیاست خارجی گذشته رژیم تأکید کرد و گفت: "عزت ملی و رعایت حکمت در ارتباطات جهانی و اهتمام به اقتدار بین‌المللی از جمله اولویت‌های مدیریت انقلابی و اسلامی است."

رئیس‌ی هم در پیام خود حرف‌های خامنه‌ای را در مورد "توجه به محرومان" و "مبارزه با فساد و تبعیض"، "رفع دغدغه‌های مردم و معیشتی محرومان" را تکرار کرد. اما یک تهدید هم چاشنی پیام خود کرد و گفت: "رای قریب ۱۶ میلیون ایرانی خواهان تغییر را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان در عرصه سیاسی و تصمیم‌گیری کلان کشور نادیده گرفت."

این بدان معناست که جناح رقیب روحانی در هر کجا که منافع اقتصادی و سیاسی‌اش مورد تهدید قرار گیرد و یا روحانی بخواهد سیاستی را پیش برد که جناح موسوم به اصول‌گرا، مخالف آن باشد، مترسک "۱۶ میلیون ایرانی" حی و حاضر در برابرش قرار گرفته که با استفاده از هر ابزاری، مانع از پیشرفت آن گردد.

تحت چنین شرایطی پرواضح است که هیچ معضلی از بی‌شمار معضلات نظم موجود توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران حل نخواهد شد. تضادها و بحران‌های موجود،

## ترامپ، عربستان و جمهوری اسلامی

قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ از جمله نتایج وضعیت اقتصاد جهانی بودند. اگرچه آمریکا همچنان قدرت برتر اقتصادی و سیاسی بود اما واقعیت غیرقابل انکار آن بود که آمریکا آن اقتدار و موقعیت گذشته را نداشت. اما بهرغم این تغییرات، این مساله نتوانست در آن مقطع و در عمل تغییری چندان محسوس در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و نفوذ امپریالیسم آمریکا در منطقه ایجاد کند.

ظهور ریگان‌یسم و آغاز ریاست‌جمهوری ریگان در سال ۱۹۸۰، واکنشی به تضعیف موقعیت سیاسی و اقتصادی آمریکا و بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری بود که در سرتاسر جهان، این مناسبات را با چالش روبرو ساخته بود. اما اقتصاد "نئولیبرالی" تنها سوغات ریگان‌یسم در آمریکا (و همزمان با آن تاچریسم در انگلیس) نبود، ریگان‌یسم در سیاست خارجی نیز سیاستی تهاجمی و جنگی در پیش گرفت که البته لازمی "نئولیبرالیسم" این عصر بود. در حالی که در تئوری اقتصادی "کینز"، دولت رفاه در مقابله با بحران اقتصادی و تنظیم بازار نقش و اهمیتی ویژه داشت، در "ریگان‌یسم" دولت به اصطلاح رفاه جای خود را به دولت‌هایی باسیاست ارتجاعی نئولیبرال داد. اقتصاد کینزی به اقتصاد "نئوکینزی" تبدیل شد و جنگ ابزاری مهم برای جلوگیری از سرریز شدن بحران اقتصادی.

جنگ ایران و عراق، حمله عراق به کویت و در پی آن حمله آمریکا به عراق و نتایج بعدی آن، همه با درک این شرایط جدید قابل فهم می‌شوند. جنگ‌هایی که از دهه ۸۰ تاکنون، چهره‌ی خاورمیانه را تغییر داده‌اند. اما با این وجود، هیچ‌کدام از راحل‌های "نئولیبرالی" نتوانست مانع سقوط بیشتر اقتصاد آمریکا و آشکار شدن هر چه بیشتر تضادهای نظام جهانی سرمایه‌داری شوند. برعکس سیاست‌های "نئولیبرالی" این تضادها را به مرحله‌ی انفجار رسانید، تا جایی که بحران اقتصادی ۲۰۰۷ به عنوان بزرگترین بحران بعد از بحران ۱۹۲۹ ظهور کرد. بحرانی که در صورت عدم مداخله فعال دولت‌های امپریالیستی می‌توانست ابعاد بسیار فاجعه‌بارتر از بحران ۱۹۲۹ به بار آورد. در واقع تنها دستاورد ریگان‌یسم افزایش شتاب فاصله‌ی طبقاتی بود که بویژه از این تاریخ به بعد به یکی از نشانه‌های برجسته‌ی پوسیدگی نظام سرمایه‌داری تبدیل گردید.

بحران اقتصادی ۲۰۰۷، و تشدید بحران و جنگ در خاورمیانه که به شکست سیاست‌های جنگی آمریکا در عراق و افغانستان منجر گردید، از جمله عوامل و بسترهایی بودند که کابینه‌ی جدید آمریکا به ریاست باراک اوباما را با سیاست‌هایی جدید به جلوی صحنه آورد. در واقع صحنه‌ی سیاسی جهان حتی قبل از بحران ۲۰۰۷ تغییر

کرده و دیگر نام بردن از امپریالیسم آمریکا به عنوان یگانه ابرقدرت جهان بی‌معنا شده بود. اگرچه آمریکا همچنان دست برتر خود را حفظ کرده بود، اما در کنار آن رقبای اروپایی در چهره‌ی اتحادیه اروپا، امپریالیسم روسیه و امپریالیسم چین خواهان سهم خود از بازارها و سیاست‌های جهانی شده بودند و باراک اوباما محصول چنین شرایطی بود. سیاست خارجی اوباما بر توسعه همکاری با کشورهای اروپایی استوار بود و در واقع توافق هسته‌ای یا "برجام" محصول این اصل در سیاست خارجی دولت آمریکا و خواست مشخص دولت‌های اروپایی بود. از دیگر نتایج این سیاست "لیبی امروز" است که دولت آمریکا، آن را به دول امپریالیستی اروپایی واگذار کرده بود. دولت اوباما از سویی در برابر سه‌مخوای امپریالیسم چین و بویژه روسیه مقاومت می‌کرد اما از سوی دیگر سعی می‌کرد در اتحاد با کشورهای اروپایی موقعیت خود را به عنوان امپریالیسم برتر حفظ و بلوک قدرتمندی در برابر رقبای چینی و روسی ایجاد کند.

اما واقعیت این بود که این سیاست نه تنها نتوانست موقعیت امپریالیسم آمریکا را بهبود بخشد که حتی در مواردی از جمله در خاورمیانه و به طور ویژه در سوریه منجر به تضعیف نقش و جایگاه امپریالیسم آمریکا شد.

باراک اوباما با توجه به تجربه تلخ شکست در عراق، تلاش کرد تا آنجا که می‌تواند از دخالت مستقیم نظامی در خاورمیانه پرهیز کند. برای نمونه، وی که ابتدا دولت بشار اسد را در ارتباط با بکارگیری سلاح شیمیایی تهدید کرده و آن را خط قرمز آمریکا اعلام کرده بود، وقتی در عمل با استفاده دولت بشار اسد از سلاح شیمیایی روبرو گردید، هیچ اقدامی صورت نداد. در حالی که حاصل ۸ سال ریاست‌جمهوری جرج بوش، حمله ارتش آمریکا به افغانستان و عراق بود، مهم‌ترین حاصل سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه و در دوران ریاست‌جمهوری باراک اوباما، توافق هسته‌ای با ایران و یا همان "برجام" بود.

سیاست خارجی باراک اوباما نه تنها موجب ناراحتی و خشم دولت‌های اسرائیل، عربستان سعودی و برخی دیگر از دولت‌های منطقه شده بود، بلکه در عمل حتی منجر به تقویت موقعیت روسیه در منطقه گردید تا جایی که حضور مستقیم نظامی روسیه در سوریه و در حالی که می‌رفت دولت بشار اسد با شکست کامل روبرو شود، موجب تغییر موازنه به نفع دولت بشار اسد گردید. در همین فضا بود که دولت جمهوری اسلامی نیز با بهره‌گیری از روابط خود با دولت عراق، بر دامنه‌ی حضور خود در سوریه و عراق افزود و نقش پُررنگی در تحولات

منطقه‌ای از یمن و بحرین گرفته تا سوریه و عراق، با ارسال نیروهای نظامی و سلاح بدست آورد. موقعیتی که به شدت مورد اعتراض دولت‌های عربستان و اسرائیل بوده و هست.

در زمینه‌ی توافق هسته‌ای نیز اگرچه عربستان (به رغم نارضایتی قلبی) در ظاهری دیپلماتیک به صورت مشروط از توافق هسته‌ای حمایت کرد، اما اسرائیل همواره منتقد اصلی این توافق باقی ماند و حتی تهدید کرد که ممکن است خود مستقیماً دست به اقدام نظامی بزند.

بنابر این محصول سیاست خارجی باراک اوباما که بر بستر واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی جهان بود، در عمل تضعیف موقعیت آمریکا (از جمله در خاورمیانه)، سه‌مخوای بیشتر رقبای امپریالیستی و گسترش تضادها بین دول گوناگون امپریالیستی بود. در چنین شرایطی است که ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا بر سر کار آمد و بازگشت به "گذشته‌ی پر عظمت" آمریکا را شعار خود اعلام کرد. و بازگشت به گذشته، چیزی نیست جز بازگشت به سیاست‌های گذشته و از جمله سیاست خارجی گذشته. اولین سفر خارجی ترامپ، چگونگی و نتایج آن نیز اثبات این مدعاست.

اما سیاست خارجی ترامپ تفاوتی نیز با گذشته دارد و آن این است که به دلیل بحران اقتصادی آمریکا و موقعیت اقتصادی آمریکا در عرصه‌ی جهانی، دولت آمریکا هزینه سیاست جنگی را پیش از گذشته بر دوش دولت‌های ثروتمند خاورمیانه گذاشته و انتظار امتیازات اقتصادی بی‌سابقه‌ای از این دولت‌ها بویژه دولت عربستان سعودی دارد.

در جریان سفر ترامپ به عربستان نه تنها قراردادهای نظامی به ارزش بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار منعقد گردید، بلکه عربستان سعودی برای سرمایه‌گذاری و خرید کالاهای تسلیحاتی و غیرتسلیحاتی صدها میلیارد دلاری در آمریکا نیز چراغ سبز نشان داد. برای همین است که ترامپ در بازگشت از سفر، نتایج سفر خود را "موفقیتی تمام عیار" دانست.

اما تحمیل چنین قراردادهایی به دولت‌های ثروتمند منطقه و به ویژه عربستان سعودی، به دستاویزی نیز نیاز دارد و "دولت جمهوری اسلامی" همان دستاویز مورد دلخواه ترامپ است.

در کنفرانسی که سران و مقامات بلندپایه‌ی دولت‌های عربی و "اسلامی" از جمله رئیس‌جمهور افغانستان و نخست‌وزیر پاکستان به عنوان رهبران دولت‌های دو همسایه‌ی مهم ایران حضور داشتند، ضمن آنکه به "اسرائیل" مشروعیت بخشیده شد و چراغ سبز برای صلح با اسرائیل داده شد، نوک تیز حمله به سوی دولت جمهوری اسلامی قرار گرفت. هم ملک سلمان در سخنان افتتاحیه‌ی کنفرانس و هم ترامپ در سخنرانی خود که بعد از سخنان ملک سلمان ایراد گردید، نوک تیز حمله را بر دولت جمهوری اسلامی قرار داده و آن را عامل اصلی

## ترامپ، عربستان و جمهوری اسلامی

اختلافات فرقه‌ای، رشد خشونت و تروریسم معرفی کردند. ملک سلمان با بیان این که تا پیش از به قدرت رسیدن خمینی در ایران، منطقه با فرقه‌گرایی روبرو نبوده، دولت جمهوری اسلامی را مسئول این فرقه‌گرایی و خشونت‌ها از یمن تا سوریه و عراق معرفی کرد. ترامپ نیز با عنوان این که ایران بزرگترین دولت حامی تروریست است و با نام بردن از حزب الله لبنان به عنوان یک گروه تروریستی گفت: "ایران مسئول بی‌ثباتی در منطقه است. ایران به تروریست‌ها آموزش می‌دهد. دهه‌ها هست که ایران آتش جنگ‌های فرقه‌ای را شعله‌ور کرده است، این کشور خواستار نابودی اسرائیل است. ایران خاورمیانه را بی‌ثبات کرده است. در سوریه شاهد آن هستیم. همه باید کمک کنند تا ایران منزوی شود." در جریان سفر ترامپ به اسرائیل نیز همین داستان تکرار شد و نوک تیز حمله و عامل بی‌ثباتی در منطقه "ایران" معرفی گردید.

در یک کلام سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی، دستاویز اصلی ترامپ برای فروش سلاح و جذب سرمایه‌های کشورهای عربی برای بهبود وضعیت اقتصادی آمریکا است و از این نظر دولت جمهوری اسلامی بهترین خدمت را به امپریالیسم آمریکا می‌کند. توضیح دقیق این که قراردادهای اقتصادی و نظامی آمریکا با عربستان و دیگر کشورهای ثروتمند منطقه تا چه حد می‌تواند به اقتصاد سرمایه‌داری آمریکا و رونق بخش‌هایی از اقتصاد این کشور از جمله بخش‌های نظامی و هواپیماسازی کمک کند، خود مساله مجزایی است که مقاله دیگری را می‌طلبد که ما در اینجا از آن گذر می‌کنیم.

اما نتیجه‌ی بی‌واسطه‌ی این تغییر سیاست و مورد دستاویز قرار گرفتن سیاست‌های دولت جمهوری اسلامی، این است که آمریکا دیگر مانند دوران ریاست جمهوری باراک اوباما در قبال ایران کوتاه نخواهد آمد و سیاست متفاوتی در قبال ایران اتخاذ خواهد کرد. اما این سیاست چه خواهد بود؟

در این شکی نیست که دولت آمریکا خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. جمهوری اسلامی بهترین بهانه برای پیشبرد سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکاست. اما آمریکا خواهان افزایش نقش ایران در منطقه نیست، بلکه برعکس خواستار کاهش این نقش است و می‌خواهد ضمن تضعیف دولت جمهوری اسلامی، او را از کشورهای که آمریکا در آن‌ها منافع دارد به‌ویژه از عراق بیرون براند. بنابر این، سیاست دولت آمریکا

در قبال جمهوری اسلامی از سویی تداوم رژیم حاکم (و بویژه به شکل تعدیل شده‌ی آن توسط افرادی چون روحانی) و از سویی دیگر مهار و کنترل آن است. و این سیاستی بوده که دولت آمریکا کم و بیش همواره در قبال جمهوری اسلامی داشته است و حتا در دوران ریاست جمهوری خاتمی که برخی از آن به عنوان بهترین زمان برای بهبود روابط دولت‌های ایران و آمریکا نام می‌برند، باز همین سیاست وجود داشت.

تنها در دوران ریاست‌جمهوری باراک اوباما و با شکست سیاست‌های جنگی آمریکا در منطقه است که شرایط برای افزایش حضور و قدرت جمهوری اسلامی در منطقه فراهم می‌گردد و اوباما برای جلوگیری از این مساله هرگز اقدامی جدی صورت نداد. اما با آمدن ترامپ طبیعی‌ست که آن دوران به پایان رسیده و فشار بر ایران بار دیگر افزایش خواهد یافت.

یکی از نتایج افزایش فشار بر رژیم ایران آن‌هم در شرایطی که جمهوری اسلامی با بحران‌های متعدد و عمیقی روبروست، افزایش تضادهای درونی حاکمیت خواهد بود. اما مهم‌ترین مساله برای رژیم، بحران اقتصادی و نارضایتی شدید توده‌هاست که به بزرگترین وحشت و آشفتگی جمهوری اسلامی تبدیل شده است. در واقع ادامه‌ی سیاست‌های خارجی تجاوزکارانه و حضور نظامی در سوریه و عراق نیز ریشه در همین مساله دارد. به عبارتی دیگر از سویی سیاست خارجی کنونی بر دامنه‌ی معضلات رژیم می‌افزاید و از طرف دیگر بقای رژیم نیز وابسته به تداوم همین سیاست است.

واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی بحرانی بسر می‌برد اما قادر به برون رفت از این بحران نیست و مدام بر دامنه‌ی آن نیز افزوده می‌شود. به هر جا که نگاه کنیم این مساله را می‌بینیم. در تشدید بحران اقتصادی، در افزایش نارضایتی و اعتراضات توده‌ای و بویژه کارگری، افزایش نابسامانی‌های اجتماعی همه‌گواه این مدعا هستند. در این میان تنها راه رژیم بهره‌گیری از قدرت سرکوب و ایجاد جو امنیتی است. رژیم می‌خواهد اقتدار نظامی و قدرت سرکوب خود را به رخ توده‌ها بکشد، رژیم باید نشان دهد که قدرت و نفوذ او از مرزهای ایران گذشته و به مرز اسرائیل رسیده است تا این‌گونه مخالفان خود و قدرت توده‌ها را تحقیر کند. اما شکست در جنگ سوریه و عراق این اقتدار را به یکباره فرو خواهد ریخت و رژیم را به شدت تضعیف خواهد ساخت.

از سوی دیگر این نیز واقعیتی‌ست که جمهوری اسلامی به تنهایی قادر به پیشبرد سیاست خود در منطقه نیست و برای فرار از شکست در عراق و سوریه کاملاً به سوریه وابسته است، اما امپریالیسم روسیه اگرچه در برخی زمینه‌ها منافع مشترکی با جمهوری اسلامی دارد، اما تفاوت‌های مهمی نیز دارد، و این یکی از بزرگترین دل‌نگرانی‌های جمهوری اسلامی است. از همین روست که بخشی از حاکمیت از جمله روحانی خواستار وارد شدن به مذاکره و دادن امتیازاتی در محدوده‌ای هستند که بتوان آن را در داخل توجیه کرد و از آن بوی شکست به مشام نرسد. اما از سوی دیگر حلقه‌ی اصلی رژیم یعنی ولی فقیه و سپاه و دیگر ارگان‌های همراه آن‌ها که در ضمن این سیاست را موجب تقویت جناح رقیب در درون حاکمیت می‌دانند، به دنبال ادامه‌ی سیاست کنونی هستند، به این امید که تضاد بین قدرت‌های امپریالیستی آمریکا، اروپا و روسیه افزایش یافته و آن‌ها بتوانند از گذر رشد این تضاد منافع خود را تامین و سیاست خود را پیش ببرند. اما شکی نیست که با گذشت زمان شکست این سیاست هر چه بیشتر عیان خواهد شد، همان‌طور که هم اکنون نیز نشانه‌های آن هویدا شده‌اند. جمهوری اسلامی هرگز نخواهد توانست از جنگ سوریه و عراق پیروز بیرون بیاید. اما جناح اصلی حاکم در ایران به رهبری "ولی فقیه" همواره نشان داده است که تا زمانی که شکست به چشم انداز نزدیک تبدیل نشده باشد از خود مقاومت نشان می‌دهد، همان‌طور که در جنگ ایران و عراق عمل کرد و همان‌گونه که در توافق هسته‌ای نشان داد. حال باید دید که خامنه‌ای "جام زهر" سوم را چه زمانی و چگونه خواهد نوشید؟! و این "جام زهر" چه عواقبی برای رژیم جمهوری اسلامی به بار خواهد آورد؟!!



کار- نان- آزادی  
حکومت شورائی

## شکست تحریمی ها یا شبح پرقدرت تحریم بر سر نظام؟

اینکه جمهوری اسلامی و نیروهای موافق حضور در پای صندوق های رای از همان لحظات اولیه اعلام نتیجه "انتخابات" با هلهله و رقص و پایکوبی نتیجه مضحکه انتخاباتی و "بی حاصلی" تحریم را به رخ تحریمی ها کشیدند، اساسا جای هیچ گونه تعجبی نبود و نیست. شگفتی در آنجا است که بخشی از نیروهای فعال طرفدار تحریم، هم اینک با سرخوردگی و اعلام موضع "شکست تحریم"، بر طبل بی نتیجه بودن تحریم انتخابات می کوبند.

پیش از ورود به بحث مقدماتا لازم است به دو نکته اشاره شود. اول اینکه نتیجه نهایی و اعلام شده انتخابات در جمهوری اسلامی هرگز بر پایه آرای ریخته شده در صندوق های رای نبوده و نخواهد بود. دوم اینکه، از آنجایی که در نظام استبدادی جمهوری اسلامی کمترین اثری از حداقل های اصول یک انتخابات دموکراتیک وجود ندارد، بنابراین به کارگیری لفظ انتخابات در جمهوری اسلامی و حضور در پای صندوق های رای یک خطای فاحش سیاسی است. خطایی که با تائید چند آدمکش مورد وثوق رژیم، ابتدا به ساکن چشمان خود را بر نفس کشتار و جنایت های صورت گرفته در جامعه می بندیم و در گام بعدی با حضور در پای صندوق های رای چه بخواهیم و چه نخواهیم، به استمرار هیئت حاکمه و پیامد آن به چرخه کشتار و سرکوبگری در جامعه یاری می رسانیم.

به رغم اینکه انتخابات در نظام جمهوری اسلامی یکی از ضد دموکراتیک ترین شیوه های انتخاباتی است، با این همه علاوه بر کارگزاران رژیم و دستجات معینی از اقدار جامعه که به لحاظ طبقاتی منافع مشترکی با نظم موجود دارند و از این نظر پای ثابت حضور در بالماسکه های انتخاباتی رژیم هستند، بخش هایی از مردم نیز کم و بیش در دوره های شکست و در نبود یک آلترناتیو موثر انقلابی به پای صندوق های رای می روند. تا جاییکه هیئت حاکمه ایران با تبلیغات وسیع از حضور همین بخش هایی از مردم در کنار مهندسی و رای سازی های گسترده سعی می کنند، اولا بالماسکه های خود را به عنوان انتخابات به خورد جامعه بدهد و ثانيا با استفاده از همین فرصت های بوجود آمده ماهیت استبدادی و سرکوبگرانه خود را در محافل بین المللی استتار و پیامد آن توده های بیشتتری را در مسیر خیمه شب بازی های انتخاباتی خود بکشانند.

بی دلیل نیست، که یکی از متعارف ترین شیوه های تمام نظام های ضد دموکراتیک و استبدادی اعلام نتایج بالای حضور مردم در هر انتخابات است. خصوصا، جمهوری اسلامی که از حضور مردم در انتخابات برای مشروعیت بخشیدن به تداوم حاکمیت مطلقه و فردی خود در عرصه داخلی و بین المللی سود می برد. لذا، هرچه طبقه حاکم ایران با بحران های درونی بیشتتری مواجه باشد و رهبری نظام مشروعیت و اقتدار ظاهری خود و نظم موجود را به طور علنی و مستمرا به

حضور مردم در پای صندوق های رای گره زده باشد، طبیعی است که رای سازی و حصول به نتایج بالا برای هیئت حاکمه ایران حیاتی تر خواهد بود.

در نظام جمهوری اسلامی، علاوه بر استبداد قانونی و نهادینه شده ولایت فقیه که تمام ارگان های اصلی قدرت را در اقتدار خود دارد، ما، با یک شورای نگهبان منتخب رهبری نیز مواجه هستیم. شورای نگهبانی که عملا راه را بر هرگونه ورود انتخاباتی مردم جهت خدشه دار کردن اندکی از اقتدار حاکمیت ولایتی جمهوری اسلامی بسته است. اگر در دیگر حکومت های استبدادی، اندک روزنه ای هم وجود داشته باشد که مردم با حضور در پای صندوق های رای، یک رئیس جمهوری را بر گزینند که به پشتوانه آرا مردم تا حدودی پاسخگوی مطالبات سیاسی و آزادی خواهانه جامعه باشد، در جمهوری اسلامی اما، تاکنون به تجربه ثابت شده است که حصول به چنین نتیجه ای، عملا امری محال و غیر ممکن است. در نظام جمهوری اسلامی، ابتدا شورای نگهبان چند مهره جنایتکار مورد وثوق نظام را گزینش می کند و سپس از واجدان شرایط رای می خواهد تا از میان چند جانی منتخب شورای نگهبان یکی را برای مقام ریاست جمهوری انتخاب کنند. پس از این مرحله، مهندسی انتخابات و پیامد آن رای سازی ها و سهمیه بندی میلیون ها آرای اضافه شده با حضور بالاترین نمایندگان وزارت کشور و شورای نگهبان در پشت درهای بسته شروع می شود. رای سازی و سهمیه بندی آراء میلیونی اضافه شده در سبب دوکاندیدی اصلی انتخابات، تا آنجا مجاز و قابل توافق است که در نتیجه انتخابات تاثیرگذار نباشد. تازه پس از برخورد با این همه دیوار و موانع بسته و نشستن یکی از برگزیدگان شورای نگهبان بر صندلی ریاست جمهوری، نوبت به اقدامات نهادهای پرقدرت جمهوری اسلامی می رسد. ارگان هایی از قبیل سپاه پاسداران، دستگاه قضایی، نهادهای امنیتی و بنیادهای مافیای اقتصادی هستند که به عنوان بازوی اختیارات رهبری عمل می کنند. حال در چنین مدار بسته ای از هرم قدرت مطلقه ولی فقیه، انتظار تحقق کمترین مطالبات سیاسی، آزادی خواهانه و حذف تبعیضات جنسیتی آنهم از کانال صندوق های رای اگر نگوئیم یک فضاحت سیاسی، دست کم کوبیدن بر طبل توهم است.

فضاحت و توهمی که طی ۲۰ سال گذشته هر بار با فروکش کردن شادی های لحظه ای و کوتاه مدت متوهمین شرکت کننده در مضحکه های انتخاباتی، نتیجه اش همانا تیزتر شدن شمشیر مشروعیت نظام، اقتدار رهبری و ماندگاری فاجعه بار همین نظام بغایت سرکوبگر و ارتجاعی بوده است. تجربه ای که محمد خاتمی، رئیس جمهور "اصلاح طلب" نظام پس از ۶ سال نشستن بر مقام ریاست جمهوری اعلام کرد، که در حد یک "تدارکات چی" بوده است. احمدی نژاد، رئیس جمهور برگزیده و نور

چشمی رهبری هم در یک ساله پایان ریاست جمهوری اش، پس از ایجاد تنش با خامنه ای اعلام کرد، که از تصمیم گیری در مورد بحران هسته ای و سیاست خارجی کنار گذاشته شده است. دوره ۴ ساله ریاست روحانی هم که دیگر نیاز به گفتن نیست. موارد فوق، جملگی بیانگر تفاوت ماهوی نقش بی مقدار رئیس جمهور بر کشیده از فیلتر شورای نگهبان با گستره قدرت بلامنازع ولی فقیه و نهادهای انتصابی تحت امرش است. قدرت فائقه ای که در تمام تصمیم سازی ها و تصمیم گیری های کلان سیاست خارجی و داخلی حرف اول و آخر را می زند.

حال با چنین توصیفی از مکانیزم انتخاباتی جمهوری اسلامی و اقتدار بلامنازع رهبری نظام، فقط آن دسته از روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان و واخوردگان سیاسی که توانایی آن را دارند تا چشمان خود را بر عمق کشتار و جنایات جمهوری اسلامی ببندند، قادرند با خاک پاشیدن در چشم توده ها، انتخاب میان "بد" و "بدتر" را دستمایه خوراک تبلیغاتی خود سازند. همان هایی که تلاش می کنند تا از میان دو عنصر آدمکش و جنایت کار جمهوری اسلامی با توجیه انتخاب میان "بد" و "بدتر" گریبان خود را از وقاحت حضور در پای صندوق های رای رها سازند.

نتیجه ای که سودش یکسر برای خامنه ای و مشروعیت نظام حواله می شود. چرا که برای خامنه ای و کل هیئت حاکمه ایران آنچه در صدر اهمیت مضحکه های انتخاباتی قرار دارد، همانا بیرون کشیدن مشروعیت نظام از درون صندوق های رای است. تحقق این امر هم برای جمهوری اسلامی همواره با اعلام تعداد بالای آراء مردم در هر انتخابات و به طور اخص در "انتخابات" ریاست جمهوری بر آورده می شود. لذا، انتظار اینکه روزی، روزگاری فرا رسد که هیئت حاکمه ایران در فردای مضحکه انتخاباتی ریاست جمهوری عدم استقبال مردم در انتخابات بیاتیه صادر کند، خواب و خیالی بیش نیست. نشستن در انتظار اعلام رسمی عدم حضور "پر شور" مردم در انتخابات از طرف وزارت کشور، نه تنها به معنای عدم شناخت مطلق از ماهیت جمهوری اسلامی است، بلکه یک توهم خیالپردازانه هم هست.

اگرچه در پی هر تحریم انتخاباتی، دعوت از توده های مردم برای عدم حضور در پای صندوق های رای نیز همواره بخشی از اهداف نیروهای تحریمی است، اما فراموش نباید کرد که در رژیمی همانند جمهوری اسلامی ابتدا به ساکن، خود نفس تحریم با محوریت امتناع از نشستن بر سر سفره خونین رژیم حائز اهمیت اولیه است. اگر این مهم برای هر نیروی تحریمی به یک امر مسلم تبدیل شده باشد، دیگر بحث انتزاعی شکست یا پیروزی تحریم در پس هر انتخابات به موضوع جدال لفظی میان بخشی از نیروهای تحریمی و پیامد آن ایجاد یاس و سرخوردگی نخواهد شد. لذا، مستننا از اینکه نتایج آراء اعلام شده توسط وزارت کشور چه میزان باشد، مستننا از اینکه چه تعداد از مردم در رای گیری ها شرکت کرده اند و چه میزان هم از کانال "مهندسی آراء و تعیین سهمیه بندی برای نامزدها توسط وزارت کشور" در نظر گرفته شده است، بی هیچ شبه ای نیروهای انقلابی، چپ

## شکست تحریمی ها یا شبح پرقدرت تحریم بر سر نظام؟

و به طور اخص کمونیست ها همواره لازم است با روشنگری و تحریم "انتخابات" ماهیت استبدادی نظام و سیاست های ضد دموکراتیک انتخاباتی آن را برای توده ها افشا و مردم را برای نبرد نهایی با جمهوری اسلامی آماده سازند.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، عملکرد توده های وسیع مردم در قبال تحریم است. تا آنجا که به تجربه تاریخی توده ها و مبارزات آنان با رژیم های سرکوبگر و استبدادی بر می گردد، بخش هایی از توده مردم به جز در شرایط موقعیت انقلابی همواره تحت تاثیر تاکتیک های انتخاباتی نظام های استبدادی قرار می گیرند و در مضحکه های انتخاباتی شرکت می کنند. به عبارت دیگر، فقط در پی گسترش مبارزات کارگران و توده های وسیع مردم و پیامد آن با فراهم شدن یک موقعیت انقلابی در جامعه است که از توده های وسیع مردم می توان انتظار داشت تا در یک عرصه عمومی از حضور در مضحکه های انتخاباتی امتناع ورزند. تنها با فراهم شدن اعتلای جنبش عمومی مردم و ایجاد یک موقعیت انقلابی است که دیگر هیچکدام از تاکتیک های رژیم و تبلیغات انتخاباتی مدافعان سینه چاک حضور در پای صندوق های رای را با محوریت تاکتیک سلبی انتخاب میان "بد" و "بدتر" کاربرد خود را از دست خواهد داد.

انتخاب میان "بد" و "بدتر" سال هاست که به یکی از تاکتیک های محوری سینه چاکان حضور در "انتخابات" رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شده است. تاکتیکی که با ترجیح دادن یک جانی بر جنایتکار دیگر از میان دو عنصر برگزیده شورای نگهبان بر بستر دامن به زدن روان شناسی ترس توده ها در جامعه کار برد پیدا کرده است. اصلاح طلبان حکومتی و دیگر نیروهای نشسته بر سفره خونین جمهوری اسلامی، با اتخاذ این تاکتیک و ایجاد ترس در جامعه تاکنون توانسته اند بخش هایی از توده های مردم و بعضاً تحریمی انتخابات را به پای صندوق های رای بکشانند. تاکتیکی که در انتخاب میان "بد" و "بدتر" از منظر ایجابی کمترین حرفی در دفاع از کاندید جنایتکار "بد" برای گفتن ندارند از این رو، تمام تبلیغات انتخاباتی خود را از موضع سلبی و تمرکز بر اقدامات کاندیدای "بدتر" که کارنامه فاجعه بارتری در کشتار و جنایت نسبت به آن دیگری دارد، متمرکز می سازند. تاکتیکی که به رغم موفقیت آمیز بودن آن در چند دوره انتخاباتی، طبیعتاً نمی تواند گره گشای "اصلاح طلبان" در همه ادوار باشد.

حال با توجه به واقعیات موجود باز گردیم به عنوان این نوشتار و اینکه: آیا "انتخابات" روز ۲۹ اردیبهشت ۹۶ نشانه شکست تحریمی ها بود؟ یا این که "انتخابات" فوق، قدرت شبح تحریم را به نمایش گذاشت؟ شبحی که برای چند هفته خواب همه جناح های رژیم را آشفته کرد. تردیدی نیست، تا پیش از شروع مناظره های تلویزیونی و ورود کاندیداهای برگزیده شورای

نگهبان به کارزارهای تبلیغاتی، تحریم سنگینی بر "انتخابات" دوازدهمین دوره ریاست جمهوری ایران سایه افکنده بود. با توجه به ابعاد وسیع تحریم در خارج از کشور و تاثیر آن در فضای مجازی شرایط داخل ایران هم در ابعاد چشمگیری به سمت تحریم کشیده شده بود. این وضعیت، هیئت حاکمه ایران و به طور اخص نیروهای "اصلاح طلب" حکومتی و ذوب شدگان در روحانی را به ترس و تکاپو انداخت. ترس از شبح پرقدرت تحریم، مجموعه طبقه حاکم را بر آن داشت تا به مقابله فراگیر با تحریم بپیفتند. تا جاییکه بلندگوهای تبلیغاتی رسانه های بزرگ خارجی هم به نفع حضور در "انتخابات" حرکت کردند. تبلیغات کاندیداها و عبور بی پروای آنان از خطوط قرمز نظام، از جمله تاکتیک دیگری بود که برای مقابله با تحریم و کشاندن توده های مردم انتخاباتی به سمت صندوق های رای اتخاذ شد.

حسن روحانی در مناظره های تلویزیونی و کارزارهای انتخاباتی خود برای جلب نیروهای مردم جامعه تا بدانجا پیش رفت که به کرات عملکرد سیستم قضایی نظام را زیر سؤال برد. حسن روحانی و نیروهای "اصلاح طلب" حکومتی، با تمرکز روی چهره مخوف رئیسی موفق شدند روند خشم توده ها بر کلیت نظام را که می توانست گام مهمی در پیشبرد اهداف مبارزاتی آنان باشد، تا حد ابراز انزجار از یک عنصر جنایتکار رژیم، یعنی رئیسی تقلیل دهند. عنصری که هم سنگ و هم طراز او یعنی مصطفی پورمحمدی به مدت ۴ سال در کابینه روحانی ردای وزارت دادگستری را بر دوش کشید و آب از آب هم تکان نخورد. از هر طرف که بنگریم این شبح پرقدرت تحریمی ها بود، که مناظره ها و کارزارهای انتخاباتی رژیم را به عبور از خطوط قرمز نظام کشانید. تا آنجاییکه ده ها میلیون نفر از مردم ایران به صورت زنده و مستقیم دزدی، اختلاس، فساد و دیگر جنایات جمهوری اسلامی را از زبان بالاترین مسئولان حکومتی دیدند و شنیدند. این شبح پرقدرت تحریمی ها بود، که روحانی را در قالب یک اپوزیسیون به طرح مطالبات سیاسی و آزادی خواهانه توده ها از جمله رفع "تبعیضات جنسیتی" واداشت. مطالباتی که با سرد شدن تنور تزویر و وقاحت شعارهای انتخاباتی گلوی

روحانی و طبقه حاکم را خواهد گرفت. اتخاذ تاکتیک جدید طبقه حاکم برای رای سازی، از دیگر جلوه های قدرت تحریمی ها در این دوره انتخاباتی بود. همزمانی دو "انتخابات" شوراهای شهر و روستا و ریاست جمهوری از یک طرف، و از طرف دیگر تاکتیک طولانی تر کردن زمان قرار گرفتن رای دهندگان در صفوف صندوق های رای، تدبیر دیگری بود که هیئت حاکمه ایران برای جا انداختن حضور بالای مردم و پیامد آن "تعیین سهمیه بندی برای نامزدها توسط وزارت کشور" اتخاذ کرد. تبلیغات وسیع ستاد انتخاباتی با تکرار کسب آرای ۴۰ میلیونی مردم از همان ساعات اولیه رای گیری رسانه ای شد. برای رسیدن به چنین نتیجه مطلوبی و نشان دادن افزایش دست کم ۵ میلیونی رای این دوره نسبت به دوره قبل، لازم بود تا حضور مردم در صفوف طولانی به نمایش درآید و زمان انتخابات نیز تا نیمه های شب به درازا کشیده شود. اعتراض حسن روحانی به شورای نگهبان در عدم به موقع تصمیم گیری در مورد "کافی بودن رویت شماره کارت ملی" در هنگام رای و نیز اعتراف روحانی و رئیسی مبنی بر اینکه رای دهندگان در موارد عیدیه ای تا ۵ ساعت در پای صندوق های رای منتظر مانده اند، به روشنی پرده از نمایش حضور "پرشور" مردم بر می دارد.

بنابر این، با توجه به آنچه در هفته های پیش از "انتخابات" دوازدهمین دوره ریاست جمهوری در جامعه روی داد و آنچه هم اکنون با گذشت یک هفته بعد از اعلام نتایج رسمی وزارت کشور، جسته و گریخته در تریبون های رسمی از زبان رئیسی و طیف هوادار او مبنی بر "مهندسی انتخابات" و رای سازی های "چند میلیونی" شنیده می شود، جملگی گویای این واقعیت است که برای تحریمی ها نه تنها شکستی در کار نبوده است، بلکه وجود شبح پرقدرت تحریم برای چند هفته آنچنان خواب از چشمان همه جناح های رژیم ربود که آنان را بر آن داشت تا بدون تغییر در نتیجه "انتخابات" به سمت توافق بر سر "تعیین سهمیه و درصد برای نامزدها توسط وزارت کشور" (۱) حرکت کنند. موضوعی که اینروزها به جدال لفظی رئیسی و مجموعه هواداران او با روحانی و وزارت کشور تبدیل شده است. تا جاییکه رئیسی و موحدی کرمانی از شورای نگهبان و قوه قضائیه خواستار ورود به مهندسی انتخابات شده اند. (۱) - اصطلاح سهمیه بندی را نخستین بار علی اکبر محتشمی پور رئیس کمیته صیانت از آرای ستاد میرحسین موسوی در سال ۸۸ برای رای سازی های میلیونی بکار برد.

**رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک  
اعتصاب عمومی سیاسی و  
قیام مسلحانه برانداخت**

## نامنی، پدیده‌ای عمومی در جهان

بودند. وی از سوی خانواده، آشنایان و همسایگان، جوانی آرام و معمولی و بدون نشانه‌ای از اقدام به خشونت توصیف می‌شود.

در سه سال گذشته، در غرب، حداقل ۱۵ حمله تروریستی انجام گرفته است که صدها نفر را قربانی کرده است. به جز آن، به ادعای پلیس و نیروهای امنیتی کشورهای گوناگون موارد متعددی پیش از اجرا، کشف و خنثا شده‌اند. ردیابی و تبادل اطلاعات در مورد افراد یا شبکه‌های اسلام‌گرا، سال‌هاست که در لیست وظایف سازمان‌های جاسوسی و امنیتی غربی قرار دارد. با وجود این، در برخی از حوادث اخیر در اروپا یا آمریکا، تروریست‌ها نه در معرض سوء ظن قرار داشتند و نه پیش از وقوع حادثه، نشانه‌ای از احتمال اقدام به عملیات تروریستی بروز داده بودند. چنان که در مورد "اسلمان عابدی"، با وجود رفت و آمدهای وی و خانواده‌اش به لیبی در لیست مظنونین جدی پلیس قرار نداشت. وی حتا پیش از ۲۲ مه، چند روزی بود که از لیبی بازگشته بود. در مورد چندین تروریست هم که ادعا شده سوء ظنی وجود داشته است، به حدی نبوده که پلیس آن‌ها را بازداشت کند یا حداقل از نزدیک تحت نظر قرار دهد. از آن گذشته، این تروریست‌ها یا در کشورهای غربی به دنیا آمده یا در آنجا بزرگ شده بودند یا سالیان زیادی ساکن این کشورها بوده‌اند.

مجموعه این ویژگی‌ها موجب گشته کلیشه‌های رایج در مورد "تروریست‌های اسلامی" در هم ریزد و پلیس و نیروهای امنیتی و "کارشناسان تروریسم" را دچار سردرگمی کند. دیگر خطر تنها از جانب اسلام‌گرایانی نیست که احتمال داده می‌شود با از کشورهای خاورمیانه یا آفریقا در هیئت پناهندگان وارد اروپا شوند. اروپا و آمریکا، اکنون با تروریست‌هایی روبروست که در دامان خودش پرورش یافته‌اند.

۲۷ ماه مه، داعش در پیامی از پیروانش خواسته است در ماه رمضان به "جنگ تمام عیار" علیه غرب دست بزنند. در پیام این گروه در یوتیوب آمده است: "برادران مسلمان اروپا که نمی‌توانید خود را به سرزمین‌های دولت اسلامی برسانید، به آن‌ها در خانه‌هایشان، در بازارهایشان، در خیابان‌هایشان و در تجمعاتشان حمله کنید..." و در رابطه با عملیات تروریستی در منچستر که قربانیان آن عمدتاً کودکان و نوجوانان بودند، گفته می‌شود: "این کار را حقیر شما باید. هدف قرار دادن به اصطلاح بیگناهان و شهروندان نزد ما محبوب است و مؤثرترین راه، پس به پیش روید و باشد که در ماه رمضان به فیض شهادت نائل آید."

جدا از آن که پیروانی یافت شوند که به ندای "جنگ تمام عیار" داعشیان پاسخ مثبت دهند یا نه، اما ارسال این پیام کافیست تا تخم وحشت و نامنی را در میان شهروندان اروپایی و آمریکایی بپراکند. و این همان هدفیست که داعشیان و اسلام‌گرایان دنبال می‌کنند و از نظر آنان، همان گونه که در پیام آمده است،

"مؤثرترین راه".

اما "مؤثرترین راه" برای نیل به چه هدفی؟ واداشتن دولت‌های غربی برای بیرون رفتن از منطقه خاورمیانه؟ پایان دادن به کشتار و تجاوز و اشغال‌گری توسط دولت‌های امپریالیست؟

اگر چنین است، پس عملیات تروریستی علیه مسلمان متعلق به فرقه‌های مذهبی مختلف اسلام چگونه توجیه می‌شود؟ کشتار مسلمان همکیش اما مخالف اعمال جنایتکارانه گروه‌های اسلام‌گرا از چه روست؟

واقعیت آن است اگر تعداد عملیات تروریستی در کشورهای غربی و آمریکا در سال‌های گذشته بیش از چند ده مورد نیست، اما بمب‌گذاری و عملیات انتحاری در کشورهای به اصطلاح مسلمان‌نشین در هر ماه از چند ده مورد فراتر است و نیز تعداد قربانیان مسلمان این حوادث بیش‌تر. در جهان امروزه، به ندرت روزی یافت می‌شود که عملیات بمب‌گذاری، گروگان‌گیری، درگیری‌های فرقه‌ای یا ملیتی در یکی از کشورهای آسیایی یا آفریقایی به وقوع نپیوندد. جمعه، ۲۰ مه، بر اثر یک سلسله عملیات بمب‌گذاری در بصره حداقل ۳۳ نفر کشته شدند.

در همان روز، در دو حمله دیگر در بغداد دست کم ۱۹ نفر کشته شدند. ۲ مه بر اثر بمب‌گذاری تروریست‌های داعش در یک کمپ پناهندگی در مرز عراق و سوریه بیش از ۳۲ پناهنده کشته شدند. پناهندگانی که اکثر آن‌ها زنان و کودکانی بودند که بر اثر جنگ آواره شده و به امید نجات جان به این کمپ پناه برده بودند. و این تنها چند نمونه از موارد متعدد عملیات تروریستی در این ماه تنها در یک کشور است.

گروه‌های اسلام‌گرا که به ظاهر داعیه جنگ با کشورهای امپریالیست و ارتش‌های اشغال‌گر را دارند، هدفی ندارند جز برقراری "حکومت خدا" بر زمین با نابودی "غیر مؤمنان" یعنی افرادی که پیرو آن‌ها نیستند، با هر مذهب و ملیتی. برای برقراری این حکومت نیز از ارتکاب هیچ جنایتی روی‌گردان نیستند. از کشتار کودکان و زنان و مردان بیگناه و غیرنظامی در کشورهای پایگاه خود گرفته تا انتقام‌جویی کور و متعصبانه مذهبی در کشورهای غربی، که باز قربانیان آن، شهروندان غیرنظامی هستند.

اگر در کشورهای به اصطلاح مسلمان‌نشین امروزه با پدیده‌ای به نام اسلام‌گرایی روبرویم، در غرب نیز روی دیگر این سکه، یعنی رشد گرایش‌های نژادپرستانه و خارجی‌ستیزانه رو به گسترش است، که پیشینه‌ای تاریخی نیز دارد.

در تاریخ بارها، در دورانی که بورژوازی به بحران اقتصادی عمیقی دچار گشته، به سیاست گسترش افکار راست افراطی روی آورده تا مبارزه طبقاتی را به انحراف برد و آن را به کانال‌های انحرافی هدایت کند و دشمن دیگری را عامل ناپسامانی‌های اجتماعی و سیاسی معرفی کند. و در این راه تا برپایی دو جنگ جهانی پیش رفته است.

امروزه نیز، رویش قارچ‌وار احزاب و سازمان‌های راست افراطی و نژادپرست و گسترش آنان حاصل بحران این نظام است. افزایش عملیات تروریست‌های اسلام‌گرا در کشورهای غربی، به نوبه‌ی خود، بسیاری از شهروندان عادی این کشورها را در هراس از نامنی، به سوی انتخاب و رأی دادن به افراد و

احزایی سوق داده که نماینده راست‌ترین جناح‌های بورژوازی و مبلغ نژادپرستانه‌ترین نظرات هستند. انتخاب ترامپ، نماینده‌ی راست‌ترین جناح بورژوازی و مبلغ خارجی‌ستیزانه‌ترین نظرات، لومینی تمام عیار از نظر شخصیت فردی در مهد سرمایه‌داری آزاد، سمبل برجسته‌ی این روند است. در انتخابات اخیر فرانسه، دو حزبی به مرحله دوم رسیدند که در راست‌گرایی دست کمی از یکدیگر ندارند و تنها تفاوت‌شان، موضع‌شان در مورد اتحادیه اروپاست؛ در ایالت‌های مختلف آلمان، حزب نئونازیستی پیگیدا در مدتی کوتاه با چنان افزایش آرای روبرو شده است که در تاریخ آلمان کم‌سابقه است. و موارد متعدد دیگر در سایر کشورهای اروپایی. این موارد نشان‌دهنده تأثیر منفی بحران و ناپسامانی‌های ملازم آن بر طبقه کارگر و توده‌های مردم و به تبع آن مبارزه طبقاتی‌ست.

در کشورهای عقب‌مانده‌تر سرمایه‌داری، به ویژه در خاورمیانه و شمال آفریقا، درست با همین پدیده روبرویم، هر چند این بار در قالب رشد و گسترش جریان‌های ارتجاعی مذهبی اسلام‌گرا. این گروه‌ها که بر بستر فقر و استبداد، بر بستر جهل و خرافات دینی و به مدد دولت‌های امپریالیست غربی و کشورهای ارتجاعی منطقه پرورش یافته و رشد کرده‌اند، با تشدید جنگ‌های فرقه‌ای با ویرانی کشورها و کشتار و گسترش نامنی، مبارزه طبقاتی در این کشورها را به قهقرا رانده‌اند.

سرمایه‌داری سالیان بسیار مدیدیست که به مرحله زوال و گندیدگی خود گام گذاشته است. و هر چه از سلطه آن بیش‌تر می‌گذرد، برای بقایش به راهکارهای بشرستیزانه‌تر و مخرب‌تری متوسل می‌شود. سیاست‌های کنونی‌اش موجب گردیده نه تنها در این گوشه و آن گوشه دنیا، همچون موارد متعدد در گذشته، آتش جنگ برافروخته شود، به خصومت‌های مذهبی و ملی دامن زده شود، جان ده‌ها هزار انسان قربانی گردد، میلیون‌ها نفر آواره شوند، بلکه تا جایی پیش رفته است که حتا در کشورها و مناطقی که به ظاهر جنگی در جریان نیست، امنیت جانی از انسان‌ها سلب شود.

اگر تا چندی پیش این شهروند عراقی و پاکستانی و سوری بود که بر اثر سرکوب سیاسی دولت‌های دیکتاتور، بر اثر جنگ و درگیری‌های داخلی بر اثر عملیات تروریستی در کوچه و خیابان و بازار امنیت جانی نداشت، امروزه دیگر شهروند آمریکایی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی هم در کوچه و خیابان، در میدان ورزشی، در کنسرت‌ها و جشن‌های خیابانی در کشور زادبوم خود از امنیت جانی برخوردار نیست. با آن که هنوز ابعاد عدم امنیت جانی در این دو دسته از کشورها با هم بسیار متفاوتند، اما حس عدم امنیت، عمومیست یافته است. به یک پدیده جهانی بدل گشته و در صورت عدم رفع بحران‌های موجود مسئله لاینحلی باقی خواهد ماند. بحران‌هایی که چاره‌ی آن‌ها در براندازی نظام سرمایه‌داری در بعدی جهانی است.



## بعد چه؟

تشدید می‌شوند. روحانی رامحلی برای بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران ندارد. لذا در دور جدید هم به روال چهار سال گذشته، این بحران ادامه خواهد یافت. ادامه و حتی عمیق‌تر شدن بحران مزمن موجود، بر طول و عرض ارتش بزرگ بیکاران و فقرا خواهد افزود. فقر، ابعاد وسیع‌تری به خود خواهد گرفت. جمهوری اسلامی هرگز قادر نبوده و نخواهد بود، پیامدهای اجتماعی بحران اقتصادی را حل کند. اعتیاد، تن‌فروشی، تکدی‌گری، ولگردی، افزایش جرم و جنایت، خلاصه، تمام آنچه را که رژیم، آسیب‌های اجتماعی می‌نامد، پدیده‌های لاینحل نظم موجود، باقی خواهند ماند.

روحانی برای مقابله با کاندیدای جناح رقیب، وعده‌های متعددی در مورد کاستن از دامنه فشارهای سیاسی و اجتماعی، داد. سوی این‌که او خود از پاسداران نظم استبدادی است، اما وی حتی برای راضی نگه‌داشتن افشار مرفه طرفدار خود و مقابله با جناح رقیب، در این عرصه نیز نمیتواند قدمی بردارد و کاری از وی ساخته نیست. چراکه قدرت مادی اجرای سیاست در این عرصه در دست جناح رقیب است. بنابراین اگر، وضع از آنچه اکنون هست، بدتر نشود، بهبود نیز نخواهد یافت.

اوضاع منطقه خاورمیانه نیز در دور جدید زمامداری روحانی کاملاً به زیان جمهوری اسلامی است. به قدرت رسیدن ترامپ در آمریکا که یکی از نتایج آن، تقویت اسرائیل و بلوک دولت‌های عربی به رهبری عربستان بوده است، پی‌آمدهای وخیمی برای جمهوری اسلامی خواهد داشت. با ادامه سیاست خارجی کنونی جمهوری اسلامی، تضادها با دولت‌های منطقه‌ای و دولت آمریکا تشدید و دامنه تشنج و درگیری گسترده‌تر خواهد شد. علاوه بر این، با تصویب قانون مبارزه با فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده جمهوری اسلامی در سنای آمریکا، دور جدیدی از تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی آغاز خواهد شد که برخی از آنها کارکرد تحریم‌های هسته‌ای را خواهند داشت. از این بابت نیز رژیم حاکم بر ایران و کابینه روحانی با معضلات جدی‌تری رو به رو خواهند شد.

ناتوانی روحانی در حل بحران‌ها و معضلات بی‌شمار نظم موجود، نتیجه دیگری نیز در پی خواهد داشت. اختلاف و تضادهای درونی هیئت حاکمه در این دوره به‌شدت حاد خواهد شد. این تشدید تضادها و اختلافات، حتی می‌تواند به یک بحران درونی طبقه حاکم منجر شود، چنانچه

روحانی تلاش کند، فراتر از چارچوب‌های تعیین‌شده، برای پیشبرد سیاست‌های خود اقدام نماید. از هم‌اکنون گروه‌هایی از جناح موسوم به اصلاح‌طلب، او را به تعرض در دور جدید دعوت کرده‌اند. سرانجام این‌که زیر فشار بحران اقتصادی و عواقب اجتماعی آن و ادامه سیاست نئولیبرال که تشدید استثمار، بیکاری و فقر روزافزون طبقه کارگر را در پی خواهد داشت، تضاد طبقه کارگر با طبقه سرمایه‌دار و تمام نظم موجود تشدید خواهد شد. بنابراین، دور جدید زمامداری روحانی از

هم‌اکنون با تشدید تضادها، آغاز شده است. هیچ چشم‌اندازی برای بهبود وضع موجود به نفع توده‌های وسیع مردم ایران در عرصه‌های مختلف مادی و معیشتی، اجتماعی و سیاسی وجود ندارد. هیچ‌یک از مطالبات توده‌های مردم تحقق نخواهد یافت، تا روزی که جنبش طبقه کارگر به مرحله‌ای از رشد و اعتلا برسد که توازن سیاسی موجود را به نفع خود برهم زند و جمهوری اسلامی را از اساس با تمام جناح‌ها، ارگان‌ها و نهادهای آن براندازد. این یگانه راه نجات توده‌های مردم ایران باقی خواهد ماند.



## جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

### کارگران و زحمتکشان!

تجربه مبارزات پیروزمند مردم ایران در جریان سرنگونی رژیم شاه و تجربه ناموفق تظاهرات سال ۸۸ نشان می‌دهد که پیش شرط هر گونه مبارزه پیروزمندانه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، برپائی اعتصاب عمومی و سراسری است. اعتصاب عمومی سیاسی قادر است میلیون‌ها تن از توده‌های زحمتکش، را به عرصه مبارزه سیاسی فعال بکشاند.

اعتصاب عمومی سیاسی به مبارزه شکل سراسری و سازمان یافته خواهد داد. اعتصاب عمومی سیاسی از نظر اقتصادی و مالی ضربه‌ای فلج‌کننده به رژیم وارد خواهد آورد و منابع تغذیه مالی آن را در کشوری که اتکاء طبقه حاکم و قدرت سیاسی آن به درآمد نفت است، قطع خواهد کرد.

اعتصاب عمومی سیاسی شکاف درونی طبقه حاکم را عمیق‌تر ساخته و سردرگمی و تزلزل را در صفوف طرفداران حکومت گسترش خواهد داد.

اعتصاب عمومی سیاسی ارگان‌های سرکوب و دستگاه دولتی را دچار از هم گسیختگی خواهد کرد، تزلزل و تردید را در صفوف نیروهای مسلح آن افزایش خواهد داد و کارائی ابزارهای سرکوب نظامی رژیم را محدود خواهد ساخت. اعتصاب عمومی سیاسی از نظر بین‌المللی رژیم را بیش از پیش منفرد و رسوا خواهد ساخت.

اعتصاب عمومی سیاسی، میدان وسیع‌تری را برای شکل‌گیری تظاهرات توده‌ای فراهم خواهد آورد.

اعتصاب عمومی سیاسی شرایط لازم را برای ارتقاء مبارزات به شکل عالی‌تر مبارزه، قیام مسلحانه و سرنگونی رژیم فراهم خواهد ساخت.

برای برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی تلاش کنید.

**کار- نان - آزادی - حکومت شورانی**



## قتل‌گاهی بنام معدن و ضرورت ایجاد تشکل مستقل معدنکاران

غیره در کمین کارگران نشسته است. همین چند روز پیش بود که در اثر انفجار کوره کارخانه فولاد بویراحمد، سه کارگر کشته و شش تن دیگر دچار سوختگی شدید شدند. نالیمنی شرایط کار در صنایع فولاد نیز ده‌ها کارگر را تاکنون به کام مرگ فرستاده است. کارگران ایران انفجار کوره فولاد غدیر یزد در آذر ماه سال ۹۰ را که ۱۸ کشته و ده‌ها زخمی برجای گذاشت از یاد نبرده‌اند. بنابراین کشته شدن کارگران در حین انجام کار، منحصر به این یا آن بخش تولیدی و صنایع نیست. سرمایه‌دار دنبال سود بیشتر است ولو آن‌که این سود به بهای زدن از هزینه‌های تامین ایمنی محیط کار، به عبارت دیگر به بهای مرگ کارگران باشد. سرمایه‌داران هر جا که باشند، در این زمینه یکسان عمل می‌کنند و درست به‌عکس خست و امساک‌ی که در مصرف ابزار و لوازم تولید از خود نشان می‌دهند، در مصرف جان و زندگی کارگران دست‌ودلباز و اسراف کارند. با این همه نمی‌توان انکار کرد که کار در معدن بسی دشوارتر و در همان حال ایمنی محیط کار به مراتب وخیم‌تر و حوادث مرگبار آن نیز بسیار بیشتر است. کار در معدن بطور کلی یکی از سخت‌ترین و نامن‌ترین مشاغل است. در معدن ایران اما اوضاع به مراتب سخت‌تر و نامنی محیط کار بسیار بیشتر است. معدن ایران غالباً فاقد پزشکی و آمبولانس اند و خدماتی در این زمینه ارائه نمی‌شود و در بهترین حالت خدمات پزشکی با تاخیر بسیار همراه است. اکثر معدن ایران فاقد دستگاه‌هایی است که از ضروریات اولیه کار در معدن است. دستگاه‌های دقیق سنجش گاز، اندازه‌گیری و کنترل متان، دستگاه‌های اکسیژن‌ساز و دستگاه‌های مکنده و تهویه هوا به تعداد لازم وجود ندارد و معدود دستگاه‌های موجود نیز عمدتاً فرسوده و مستهلک و از رده خارج شده‌اند. حضور مستمر مسئولان و کارشناسان ایمنی و نظارت، رعایت نمی‌شود. وسائل ماشینی ضروری برای حفر سریع کانال و نجات کارگرانی که در اثر ریزش معدن محبوس می‌شوند وجود ندارد. تونل‌های مستحکم فرعی برای ورود به تونل‌های اصلی و نجات کارگران پیش‌بینی و احداث نشده است. علاوه بر این، روش‌ها و ابزار حفر تونل عموماً قدیمی و غیرمدرن است که با استانداردهای پیشرفته جهانی خوانایی ندارد. در اغلب معدن ایران کارگر حتی از

تجهیزات و امکانات ایمنی ساده‌تری مانند ماسک و کلاه ایمنی استاندارد محروم است. افزون بر این، بازرسی، کنترل و نظارت بر معدن که از وظایف دولت است، در معدن ایران بی‌معناست. تعداد بازرسان بسیار محدود است و مهم‌تر این‌که با زوبند میان بازرسان و مدیران و صاحبان معدن، هرگونه بازرسی از معدن و داخل تونل‌های آن منتفی است. اگرچه این قاعده عموم معدن ایران است، اما در معدن واگذار شده به بخش خصوصی اوضاع بسی وخیم‌تر است.

تا ۲۰ سال پیش اکثر معدن در اختیار دولت بود. اما با خصوصی‌سازی معدن که از سال ۷۷ آغاز شد، جز تعدادی معدود، تمام معدن به بخش خصوصی واگذار و استثمار کارگران معدن بیش از پیش تشدید شده است. از حدود ۵۲۰۰ معدن فعال در سال ۹۲، تنها ۲ درصد آن در اختیار دولت و ۹۸ درصد در اختیار بخش خصوصی قرار گرفته است. طی ۴ سال اخیر نیز این نسبت باز هم به سود بیشتر بخش خصوصی دچار تغییر شده است. بخش اعظم معدن به قیمت‌های بسیار ارزان به افراد و شرکت‌های خصوصی که اغلب وابسته به باند‌های حکومتی هستند و یا کسانی که به نحوی با ارگان‌های اطلاعاتی، سپاه، بسیج و امثال آن مرتبط بوده‌اند، واگذار شده است. بزرگترین معدن طلای ایران که در عین حال بزرگترین معدن طلای خاورمیانه هستند، معدن "زره شوران" و معدن "آق‌دره"، به اعضای سابق سپاه واگذار شده‌اند. از ۱۲ معدن طلای فعال، تنها یک معدن دولتی است. بسیاری از معدن سنگ‌آهن، زغال‌سنگ و صدف‌سنگ معدن مس به بخش خصوصی واگذار شده است. سرمایه‌داران و صاحبان معدن درحالی‌که به طرز بی‌رحمانه‌ای معدن‌کاران را استثمار می‌کنند و بیشترین سودهای ممکن را به جیب می‌زنند و ثروت‌های جامعه را با شتاب غارت می‌کنند، اما حاضر نیستند حتی برای تامین ابتدایی‌ترین شرایط و لوازم ایمنی محیط کار هزینه کنند و پیوسته احتمال وقوع حوادث مرگبار و تلفات جانی کارگران را بالا برده‌اند. آمارهای رسمی حاکی از آن است که سالانه دست‌کم ۵۰ کارگر معدن در اثر حوادث کاری جان خود را از دست می‌دهند. ده‌ها حادثه و انفجار و ریزش در معدن ایران از جمله انفجار معدن سنگ گرانیت (معدن قلعه خرگوشی) در اردکان

یزد تیر ماه ۹۳ با ۵ کشته، انفجار معدن یال شمالی طیس آبان ۹۱ با ۸ کشته، سه انفجار در معدن باب نیرو در سال‌های ۸۴، ۸۷ و ۸۸ به ترتیب با ۹، ۲ و ۱۵ کشته، ریزش تونل معدن اشکلی در هُجدک کرمان با ۴ کشته، انفجار معدن زغال‌سنگ چشم‌پودنه در سال ۹۲ با سه کشته و بالاخره انفجار معدن زغال‌سنگ زمستان‌پورت در اردیبهشت سال جاری با ۴۴ کشته، فقط چند نمونه از حوادث مرگبار معدن است. در تمام این موارد بدون استثناء کارگران از قبل، نسبت به نشت گاز، نواقص کار، خطر بروز انفجار و حادثه و ریزش معدن هشدار داده و آن را به مدیران و مسئولان معدن گوشزد کرده بودند، اما مسئولان و صاحبان معدن با بی‌فیدی و بی‌توجهی از کنار آن گذشته‌اند. در مورد معدن زمستان‌پورت، کارگران که از حدود دو هفته قبل، دچار تهوع و سرگیجه می‌شدند، مسئولان معدن را از نشت گاز باخبر ساخته بودند، اما کسی به حرف کارگران توجه نکرد بلکه به آن‌ها گفته شد "اگر نمی‌خواهید در این شرایط کار کنید، بروید!" به گفته دبیراتحادیه صادرکنندگان محصولات معدنی، هیچ‌کدام از فاکتورهای ایمنی که معدن زغال‌سنگ باید داشته باشند، در معدن زغال‌سنگ زمستان‌پورت که ۴۴ کارگر را به کام مرگ فرستاد وجود نداشته است. نامنی در معدن ایران چنان شدید و گسترده و احتمال خطر جانی چنان بالاست که هر معدن‌کاری به تجربه دریافته است که کار در معدن یعنی اضطراب و نگرانی دائمی و بازی با جان!

یکی از مددکاران اورژانس اجتماعی آزادشهر، از قول کارگرانی که از انفجار معدن جان سالم بدربرده بودند می‌گوید "دوستامون همیشه از این معدن می‌ترسیدند و همیشه می‌گفتند ما می‌دونیم این‌جا ناامنه ولی شکم زن و بچه را چکار کنیم؟ مجبوریم بریم!" وی می‌گوید، معدن‌کاری که "تنها ۴ روز بود داماد شده بود و به اصرار پدرخانمش رفته بود معدن، شغل معدن را دوست نداشت و بارها گفته بود من برم معدن می‌میرم. مادرش می‌گفت، ما به دلیل فقر، بچه‌مونو فرستادیم معدن، چون این‌جا شغل دیگه‌ای نبود. می‌دونستیم رفتنش با خودشه ولی برگشتش با خداست!" معصومه جاهدی همسر کارگر جانباخته بهرام هدایتی لیسانس جغرافی که کارگر معدن بود و یک روز در میان ۱۶ ساعته کار می‌کرد، هنگام حادثه از تونل خارج شده بود اما حس همبستگی و فداکاری او را برای کمک به رفقا و همکاران خود به داخل تونل کشاند و در این راه جان باخت در مورد مشکلات کار در معدن می‌گوید "سختی کار در معدن فقط به خاطر مشکلات جسمی و ریوی نیست، چون

## قتل‌گاهی بنام معدن و ضرورت ایجاد تشکل مستقل معدنکاران

همیشه احتمال خطر انفجار و خفگی وجود دارد، اضطراب و ترس جزء جدائی‌ناپذیر زندگی کارگران معدن و خانواده‌هایشان است." و به قول کارگران "معدن مکان نفرین شده و آخر خط است!"

تنها انفجار و ریزش نیست که جان کارگر معدن را تهدید می‌کند. کار در تونل‌های باریک و نبود نور کافی و مناسب، تونل‌هایی که سقف آن کوتاه و کف آن خیس و گل‌آلود است و کارگر مجبور است به صورت خمیده یا نشسته روی زانو یا حنا دراز کشیده کار کند، در فضایی آکنده از گرد و غبار و گازهای سمی، در واقع لحظه لحظه از عمر طبیعی کارگر را می‌بلعد و سلامتی او را بطور جدی به خطر می‌اندازد. کارگر معدن چنانچه از گزند حوادثی چون انفجار و ریزش، جان سالم بدر برد، دچار انواع اختلالات شنوایی، بینایی، استخوانی و عضلانی و بیماری‌های ریوی و مشکلات تنفسی می‌شود و این بیماری‌ها و اختلالات را تا پایان عمر خود پیک می‌کشد.

این هنوز تمام مشکلات کارگران معدن نیست. حقوق‌های معوقه، دستمزدهای بسیار پایین، قراردادهای موقت و سفید امضاء، نداشتن ضمانت شغلی و عدم برخورداری از بهداشت و مسکن مناسب از جمله دیگر مشکلات کارگران معدن است. با وجود آنکه کار در معدن جزء مشاغل سخت و زیان‌آور است، اما بجای ۶ ساعت کار در روز تا ۱۶ ساعت از کارگر معدن کار کشیده می‌شود، در عین حال مزایای مشاغل سخت و زیان‌آور نیز به آنان پرداخت نمی‌شود.

کارگران معدن زمستان‌یورت تا ۱۴ ماه دستمزد معوقه داشتند، کارفرما حدود ۲۰ میلیون تومان به هر کارگر بدهکار بود. تعداد اندکی از کارگران پوشش بیمه‌ای داشتند. دستمزد به قدری ناچیز است که به قول یکی از کارگران "به اندازه یک وعده عصرانه وزیران نیست!"

در معادن ایران سرمایه‌داران بی‌سرو صدا سرگرم استثمار حداکثری، بهره‌برداری و غارت حداکثری و تحمیل فقر و فشار حداکثری بر کارگران‌اند. دولت پاسدار منافع طبقه سرمایه‌دار حاکم همواره آماده بوده است تا هر اعتراضی را در معادن در نطفه خفه و به شدت سرکوب کند. به گلوله بستن کارگران معدن مس خاتون‌آباد در شهر بابک توسط هلی‌کوپتر نیروهای انتظامی که کشته شدن ۴ کارگر و مصدوم شدن شمار زیادی از کارگران را در پی داشت، اعزام پلیس سرکوبگر و نیروهای یگان‌های ویژه به

معادن، احضار و محاکمه و صدور حکم شلاق برای فعالان اعتصابات کارگران معادن سنگ‌آهن چادرملو و بافق، محاکمه کارگران معدن طلای آق‌دره و زیر شلاق بردن ۱۷ کارگر این معدن، و بالاخره استقرار نیروهای سرکوب‌گارد ویژه پس از انفجار معدن زمستان‌یورت به منظور سرکوب کارگران و اعتراض خانواده‌های کارگران چنان‌بخته، نمونه‌هایی از اقدامات اخیر طبقه حاکم علیه معدن‌چیان زحمتکش ایران است.

### همبستگی، اتحاد و تشکل مستقل کارگران

**معدن:** فاجعه دردناک انفجار معدن زمستان‌یورت اگر چه قلب طبقه کارگر ایران را جریحه‌دار ساخت، اما بار دیگر معضلات چند دهه‌زار معدنکار، دستمزدهای ناچیزی که ۱۴ ماه گروگان کارفرماست، اجحافات عذیبه‌ای که در حق این کارگران اعمال می‌شود، بهره‌مکشی وحشیانه و سوجدویی صاحبان معدن، محرومیت کارگران از حداقل‌های ضروری ایمنی محیط کار، بی‌توجهی سرمایه‌داران به جان و زندگی کارگران و بالاخره قتل عمد کارگران معدن توسط سرمایه‌داران را لااقل برای چند روز به موضوع اول و تیتز نخست رسانه‌ها مبدل ساخت! علاوه بر آن، در جریان تلاش‌های چند روزه برای نجات جان کارگران محبوس، بار دیگر جلوه‌هایی از همبستگی کارگری به نمایش گذاشته شد و بار دیگر تاکید بر این نکته گذاشته شد که درد کارگران دردی مشترک و یگانه است. در همان نخستین روزهای فاجعه، گروه‌هایی از کارگران معادن زغال‌سنگ طزره در سمنان، جمع‌هایی از کارگران معادن طیس و کرمان برای نجات کارگران گرفتار شده در اعماق معدن زمستان‌یورت، به یاری همکاران خود شتافتند. خانواده‌های معدنچیان زغال‌سنگ سنگ‌رود (البرز غربی) نیز که ۲۱ سال قبل طعم تلخ انفجار معدن و عواقب شوم آن را چشیده بودند با ارسال پیامی ضمن اشاره به انفجار معدن سنگ‌رود که ۲۰ کشته و ۵۰ مصدوم برجای گذاشت، همدردی و همبستگی عمیق خود را با خانواده کارگران کشته شده معدن زمستان‌یورت اعلام کردند. کارگران معدن طلای آق‌دره نیز با ارسال پیام تسلیت، ضمن اشاره به سختی کار در معدن و شلاق خوردن کارگران، به ابراز همدردی با خانواده‌ها و بازماندگان کارگران چنان‌بخته معدن یورت پرداختند. سندیکای کارگران

شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه نیز با صدور اطلاعیه‌ای با عنوان "جان کارگران معدن زمستان‌یورت فدای ثروت‌اندوزی زیاده‌خواهان شد" با ذکر اینکه بی‌توجهی ایمنی کار در معدن، سودپرستی و بی‌مسئولیتی حاکمیت جان کارگران را با مخاطرات جدی روبرو ساخته است به ابراز همدردی و همبستگی با کارگران و خانواده‌های کارگران چنان‌بخته پرداخت. سندیکای کارگران هفت‌تپه نیز با ارسال پیامی، سهل‌انگاری و سوجدویی سرمایه‌داران را مسبب اصلی این فاجعه خواند و با خانواده‌ها همدردی کرد. علاوه بر این، جمعی از کارگران و خانواده‌های کارگری سندانج و برخی از تشکل‌های فعالان کارگری از جمله کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، اتحادیه آزاد کارگران ایران، کانون مدافعان حقوق کارگر، فعالین کارگری جنوب همراه با چند تشکل دیگر نیز با ارسال پیام‌هایی، همبستگی و همدردی خود را با کارگران و خانواده‌ها ابراز داشتند. در میان پیام‌های کارگران، پیام کارگران معدن چادرملو بسیار جالب و در خور اهمیت است. کارگران معدن چادرملو در پیام پرمضمون خود، فاجعه انفجار معدن زمستان‌یورت را به طبقه کارگر تسلیت گفتند. نظر به اهمیت این پیام کوتاه عین آن را در اینجا نقل می‌کنیم.

" ما معدنکاران چادرملو با شنیدن اخبار مرگ همکارانمان در آزادشهر، از صمیم قلب متأسف شدیم؛ این فاجعه دلخراش را به بازماندگان حادثه عمیقاً تسلیت می‌گوییم؛ اما روی سخن ما با مسئولان است؛ تا چه زمان جان کارگران باید قربانی سهل‌انگاری‌ها و سوجدویی‌های سرمایه‌داران و کارفرمایان شود؟ به راستی چه زمانی قرار است حقوق قانونی کارگران که یکی از مهمترین آنها تامین امنیت جانی است، به رسمیت شناخته شود؟ شرایط کار در معادن ایران اسفناک است؛ دستمزدها بسیار پایین است و جان کارگران هر روز و هر لحظه در معرض هزاران خطر قرار دارد. انجمن صنفی کارگران معدن چادرملو به نمایندگی از طرف معدنکاران داغدار، جان باختن کارگران معدن زغال‌سنگ را به طبقه کارگر ایران تسلیت می‌گوید. امیدواریم روزی فرا برسد که کارگران و زحمتکشان دیگر شاهد این نوع فجایع کارگری نباشند." این پیام "انجمن صنفی کارگران چادرملو" در واقع پیام همدردی و همبستگی تمام کارگران معدن چادرملو با کارگران معدن زغال‌سنگ زمستان‌یورت است. این همبستگی ساده اما درخشان کارگری، باید بیش از این تقویت شود و به ارتباط زنده و فعال میان کارگران پیشرو معادن ارتقا یابد.

## قتل‌گاهی بنام معدن و ضرورت ایجاد تشکل مستقل معدنکاران

پیشرو این معادن باید پیش‌قدم شوند، دست‌یاری به سوی هم دراز کنند و یک تشکل فراکارخانه‌ای ویژه معدن را سازمان دهند. ایجاد تشکل مستقل کارگران رشته معدن، نیاز حیاتی و مبرم کارگران این بخش است که در میان بخش پیشرو کارگران معدن امر پذیرفته شده‌است و باید آن را عملی کرد. این البته کار ساده و سراسری نیست اما امری شدنی و قابل تحقق است که تجربه جنبش کارگری ایران در دو سه سال اخیر نیز بر آن صحنه گذاشته و در این راه گام نهاده است. اگر در صنعت پتروشیمی این مهم جامه عمل پوشانده شده است، اگر کارگران پیشرو برق و مخابرات در شهرها و استان‌های مختلف توانسته‌اند میان خود ارتباط و اتحاد و هماهنگی ایجاد کنند و اعتراضات و اعتصابات سرتاسری را سازمان دهند، پس دلیلی ندارد که کارگران پیشرو معدن نتوانند این مسیر را طی کنند و تشکیلات رشته‌ای خود را برپا کنند!

کارگران معدن برای ایستادن در برابر سرمایه‌داران و مبارزه موثرتر با طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه راه دیگری ندارند جز آن‌که خود را متشکل سازند و با اتحاد و سازماندهی اعتصاب فراکارخانه‌ای و سراسری به جنگ سرمایه‌داران بروند. اعتصابات و مبارزات موثر کارگران معدن مستلزم تکثیر و تقویت کمیته‌های مخفی، ایجاد کمیته هماهنگی متشکل از کارگران پیشرو و ایجاد تشکل مستقل ویژه کارگران معدن است. وظیفه اصلی سازماندهی عملی این امر مهم، برعهده کارگران پیشرو معدن است که با ایجاد ارتباط و پیوند میان خود و تعمیق آن، مسیر برپایی قطعی تشکل کارگران معدن را هموار سازند.

کارگران آگاه و پیشرو و تشکل‌های کارگری موجود می‌توانند باری‌رسان تقویت ارتباط و همبستگی میان کارگران معدن باشند. معدن مانند هر بخش و رشته دیگری نیاز به تشکل دارد. یکی از دلایل اصلی و مهمی که سرمایه‌دار به خود جرات می‌دهد تا به این اندازه نسبت به خواست‌ها و شرایط کاری کارگران و ایمنی معدن لاقید و بی‌توجه باشد، محرومیت کارگران معدن از تشکل است. اگر کارگران معدن تشکل مستقلی را ایجاد کنند که حرفش حرف کارگران باشد و از منافع کارگران معدن دفاع کند، در آن صورت کارگران مطمئن باشند که نه فقط می‌توانند ایمنی معدن را بهبود بخشند و در کاهش تلفات موثر و در بازرسی و حفاظت و ایمنی محیط کار دخالت‌گر باشند، بلکه در سایر موارد از جمله میزان دستمزد یا پرداخت بواقع آن نیز می‌توانند وضعیت موجود را تغییر دهند. بسیار بعید است که در شرایط حاضر کارفرمای شرکت واحد یا شرکت کشت و صنعت هفت‌تپه بتواند با اصلاح جرات این را داشته باشند که به فرض ۱۴ ماه دستمزد کارگران را بلوکه کنند و نپردازند! سرمایه‌دار همواره می‌کوشد به طرق مختلف بویژه از طریق افزایش ساعات کار یا تقلیل مزد، برسود خود بیافزاید و بدین منظور، کارگران را تحت شدیدترین فشارها قرار می‌دهد. به قول انگلس یار و هم‌زمزم آموزگار بزرگ پرولترهای جهان، "کارگران غیر متشکل برای مقاومت در مقابل این فشار مداوم و پایان ناپذیر، هیچ وسیله مؤثری در اختیار ندارند. به این جهت در رشته‌های تولیدی‌ای که کارگران آن‌ها متشکل نیستند، مزد همواره گرایش نزولی داشته و مدت کار دائماً گرایش صعودی دارد" (اتحادیه‌های کارگری) و بی‌استثنا هر جا کارگران غیر متشکل باشند و تشکل نداشته باشند، آن‌جا وضعیت کارگران بدتر و استثمار شدیدتر است.

البته تردیدی در این مساله وجود ندارد که شرایط کار و موقعیت کارگران معدن با کارگران این دو شرکت متفاوت است. نمی‌توان انکار کرد که دورافتاده بودن معادن امکان برقراری ارتباط با کارگران سایر بخش‌ها و محیط‌های کارگری یا حتی کارگران هم‌رشته را دشوار می‌کند. این نیز واقعیتی است که کار سخت و طاقت‌فرسای معدن و بافت عمدتاً روستایی کارگران معدن سبب شده است که آگاهی در صفوف این بخش از کارگران به نسبت بخش‌های

پیشرفته و پیشروتر مانند پتروشیمی و نفت و خودروسازی و امثال آن نباشد، اما این فاکتورها و موانع بویژه در سال‌های اخیر به سرعت در حال تغییر بوده است. واکنش اعتراضی کارگران معدن زمستان‌یورت نسبت به حضور روحانی برای بهره‌برداری تبلیغات انتخاباتی و سخنان کارگران در مورد دستمزد، بیمه، حقوق‌های عقب‌افتاده، ایمنی محیط کار و عملکرد دولت، نشانگر ارتقاء آگاهی و رشد روحیه اعتراضی کارگران معدن است که نیاز به تشکل دارند. ایجاد تشکل مستقل کارگری یا سندیکا در معدن بی‌سابقه نیست. گذشته‌ها به کنار، کارگران معدن در دوران قیام و حتی در همین دوره جمهوری اسلامی نیز در این زمینه تلاش نموده و شوراهای کارگری و سندیکاهایی را نیز بوجود آوردند که البته همه آن‌ها تا سال شصت توسط ضدانقلاب حاکم بی‌رحمانه سرکوب و برچیده شدند. اما کارگران معدن حنایس از این سرکوب‌ها، دست از مبارزه نشسته‌اند و برای پیشبرد این مبارزه، آگاه‌ترین و پیشروترین کارگران، محفل‌ها و کمیته‌های مخفی را سازمان داده‌اند. اعتصابات باشکوه و متعدد کارگران معدن سنگ‌آهن بافق، چادرملو، معادن مس سرچشمه، خاتون‌آباد، اعتصابات هماهنگ و هم‌زمان شش معدن زغال‌سنگ کوه‌بنان در استان کرمان همراه با دو معدن زغال‌سنگ در استان گلستان معدن "ملج آرام" و همین معدن زمستان‌یورت (قشلاق) که پس از فاجعه اخیر به کلی تعطیل و کارگران آن بیکار شده‌اند، و معدن زغال‌سنگ البرزشرقی واقع در منطقه طرزه استان سمنان، حاکی از آن است که نه فقط سلول‌ها و تشکل‌های اولیه کارخانه‌ای در این معادن پا گرفته‌اند، بلکه مهم‌تر از آن نشان دهنده آن است که گام‌هایی نیز در جهت هماهنگ کردن اعتراضات و اعتصابات خود نیز برداشته‌اند. به عبارت دیگر ارتباط‌های اولیه میان کارگران پیشرو معدن زغال‌سنگ برای هماهنگی یک اعتصاب و حرکت اعتراضی کم‌وبیش بوجود آمده است که توانسته‌اند ۹ معدن را هم‌زمان به اعتصاب بکشانند. با این همه این هنوز کافی نیست. امروز ما علاوه بر معدن زغال‌سنگ معادن سنگ‌آهن بافق و چادرملو، معدن طلای آق‌دره، معدن مس سرچشمه و بسیاری دیگر از معادن را داریم که کارگران پیشرو این معادن مبارزات و اعتصابات درخشانی را سازمان داده و تجارب گران‌بهای اندوخته‌اند. کارگران



## قتل‌گاهی بنام معدن و ضرورت ایجاد تشکل مستقل معدنکاران

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

دانمارک:

I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس:

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

هلند:

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.  
شماره حساب:

Gironummer 2492097  
نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:  
NL08INGB0002492097  
BIC: INGBNL2A  
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>  
<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:  
[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR** Organization  
Of Fadaian (Aghaliyat)  
No 742 May 2017

با **سازمان فدائیان (اقلیت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید  
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:  
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۷



هفته‌ها قبل مسئولان معدن را از نشت گاز باخبر ساخته و خطر حادثه را گوشزد کرده بودند. اما کارفرما که جز به افزایش سود و انباشت سرمایه، به چیز دیگری نمی‌اندیشید، با لاقیدی و بی‌توجهی نسبت به جان کارگران، هیچ گزینه دیگری جز کار در همان شرایط ناامن و خطرناک در برابر کارگران نگذاشت و با دست خود معدن‌چیان زحمتکش را به قتل‌گاه فرستاد.  
حوادث مرگبار حین کار که هر ساله جان هزاران کارگر را می‌گیرد، منحصر به معادن زغال‌سنگ نیست. مرگ در هم‌جا از معادن و صنایع فولاد گرفته تا پتروشیمی و نفت و گاز و

در صفحه ۹

فاجعه جانگذاز انفجار تونل شماره یک معدن زغال‌سنگ زمستان‌پورت واقع در آزادشهر در صبح روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت، بار دیگر صدها خانوار کارگری را داغدار ساخت و طبقه کارگر ایران را به سوگ نشاند. حرص‌و‌آز و سودپرستی سرمایه‌داران و نبود تجهیزات و لوازم حتماً اولیه ایمنی که هر معدنی از نوع معدن زغال‌سنگ زمستان‌پورت باید داشته باشد، ده‌ها کارگر زحمتکش را در عمق چندصد متری زمین مدفون ساخت. بیست معدن‌کار که برای نجات رفقای محبوس خود وارد معدن شدند، در اثر مسمومیت تنفسی و خفگی جان خود را از دست دادند. کارگران معدن از روزها و حتی



[shora.tv@gmail.com](mailto:shora.tv@gmail.com)

تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

بدینوسله به اطلاع علاقمندان تلویزیون دکراسی شورایی می‌رسانیم که:  
برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی روی شبکه ۲۴ ساعته تلویزیون "دیدگاه" از اول ژوئن ۲۰۱۷ برابر با ۱۱ خرداد ۱۳۹۶ به جای ماهواره هات برد مجدداً از ماهواره یاه ست پخش می‌شود.

مشخصات ماهواره:

ماهواره یاه ست Satelite Yahsat  
فرکانس ۱۱۷۶۶۶ Frequency 11766  
عمودی Polarization Vertical  
سمبل ریت ۲۷۵۰۰۰ Symbol rate 27500  
اف ای سی ۶/۵۵ FEC 5/6

ساعت پخش برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی:

چهارشنبه‌ها ساعت نه و نیم شب بوقت ایران  
(ساعت ده صبح بوقت لس‌آنجلس و هفت عصر بوقت اروپای مرکزی)  
پنجشنبه‌ها ساعت نه و نیم صبح بوقت ایران  
(ده شب پنجشنبه بوقت لس‌آنجلس و هفت صبح پنجشنبه بوقت اروپای مرکزی)

اینترنت:

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای، می‌توانید از طریق اینترنت نیز برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی را مشاهده کنید.

۱- بطور زنده در ساعات ذکر شده، در سایت تلویزیون دیدگاه و شبکه رسانه ای "جی. ال. ویز"

[www.didgah.tv](http://www.didgah.tv)  
[www.glwiz.com](http://www.glwiz.com)

۲- به صورت آرشیو، در سایت سازمان فداییان - اقلیت:

<http://www.fadaian-aghaliyat.org/>  
<https://tvshora.com/>

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید.  
توجه: بینندگان عزیز تلویزیون دکراسی شورایی جهت اطلاع؛ سالی دو بار - در پائیز و بهار - بطور ناهم‌زمان در ایران، اروپا و امریکای شمالی ساعات تغییر می‌کنند که البته هر بار پس از چند هفته، ساعات این سه منطقه یکسان می‌شوند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی